

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

شنبه ۱۲ اکتوبر ۲۰۲۴

از منابع دیگر

تاریخ حافظه قوی دارد

قسمت ششم

جنایات ننگین نجیب و "خاد" او

کابل، ۱۹۸۲م

هنوز اوایل صبح است که مامورین دستگاه استخبارات حکومت وقت (خاد) به خانه ما میریزند. در آن زمان من ۲۶ سال عمر داشتم و همسرم حامله بود. آنها دو برادر و دو خواهرم را نیز همزمان دستگیر کردند. ما سرگرم تهیه و پخش شب نامه ها و آمادگی دومین سالگرد قیام مردمی علیه تجاوز روسها به کشور بودیم. مرا جهت تحقیق به ریاست خاد میبرند. برای سه روز تمام مرا شکنجه مینمودند تا بدانند که من به کدام گروه متعلق هستم.

دستگیری راشد مطابق یک شیوه کاری منظم انجام میشود. مخالفین سیاسی بطور گروهی دستگیر و شکنجه میشدند. تحقیقات منابع مستقل متعدد** از دستگیری متهمان مقاومت مسلحانه در مقابل رژیم کمونیستی وقت و مخالفین مسالمت آمیز حکایت دارند. متهمین از ریاست های خاد جهت ادامه بازجویی به صدارت انتقال داده میشدند، جایی که متهمین بطور معیاری شکنجه میشدند. اکثراً متهمین در سلول های انفرادی جابجا میشدند و بعد از پایان استنطاق به زندان مرکزی پلچرخ در حاشیه شهر کابل منتقل میشدند. دستگیری، استنطاق، شکنجه و دریافت مدارک جرمی از وظایف خاد بود. محکمه اختصاصی انقلابی با پذیرش یافته های خاد حکم صادر میکرد. این حکم در صورت اقرار اعدام میبود.

کابل، ۱۹۸۲-۱۹۷۸م

بعد از کودتای ثور ۱۹۷۸م وزارتخانه های متعدد با کمبود کارمندان مواجه اند. مدت خدمت سربازی من نیز تقلیل یافت. چون من تحصیلاتم را در فاکولته حقوق تکمیل نموده بودم، مرا در وزارت عدلیه منحصیث قاضی در امور ترافیک مقرر نمودند. بعد از اوقات کاری در مبارزه غیر مسلحانه در برابر رژیم فعال بودم. من در تماس با محصلین و رانندگان موتر های باربری تلاش مینمودم تا آنها را به مشارکت در صفوف مقاومت تشویق نمایم. در این کار دو خواهر و دو برادرم با من همکاری میکردند.

کابل، ۱۹۸۲م - مرکز تحقیقات صدارت

از ریاست خاد مرا به صدارت انتقال دادند، در جایی که در مجموع ۲۷ ماه را سپری کردم. تمام وقت استنطاق، هر روز و بار بار: چه میدانی، کی را میثناسی و چه میکردی؟ مرا در سلول انفرادی (کوته قفلی) می اندازند. فشار جسمی و روانی را تشدید میبخشند. آنها میگویند که کسانی را دستگیر کرده اند که حاضر اند در مورد من شهادت بدهند. آنها میگویند که با من با احترام برخورد میکنند، زیرا من قاضی بوده ام. هدف از اینهمه اینست تا مرا و ادار بسازند تا حرف بزنم. من باید ساعات متمادی در برون و در زیر برف ایستاده میشدم، با یک پیراهن و پطلون که حین دستگیری ام به تن داشتم. آنها به سر و رویم با مشت و سیلی میکوبند. بالاخره مرا به بلاک اول پلچرخ منتقل میکنند، جایی که زندانیان سیاسی در بند اند.

مردم عامه بزرگترین زندان افغانستان را گشتارگاه مینامیند. شهره شهر بخاطر شکنجه و قتل هزاران مخالف سیاسی رژیم. زندان پلچرخ که در حقیقت ظرفیت ۵۰۰۰ زندانی را دارد، چند برابر این تعداد را در خود گنجانیده بود. در سال ۱۹۸۸م سازمان صلیب سرخ بین المللی اجازه یافت تا از این زندان بازدید نماید. ضرب و شتم با مشت و لگد، بیدار خوابی، ایستاده شدن درازمدت در فضای سرد یا گرم، آویزان کردن در دیوار یا سقف، کشیدن ناخن ها، ایستاده شدن در ظرف مملو از تیزاب تا حدی که جلد پا جدا میشد و دادن شوک برقی (متودی که توسط مامورین کی جی بی معمول گردید) از جمله انواع شکنجه بودند. این اعمال وحشتناک با جزئیات تذکر داده شده اند** . متهمین بدون حق استفاده از وکیل مدافع و امکان مراجعه به محکمه تمیز در زندان افگنده میشدند، زندانی در سلول های تنگ و کثیف، غذای خراب، دسترسی محدود به تشناب و حمام، عدم تماس با دنیای برون و چه بسا برای سالیان متمادی. اعتراف اکثراً به اعدام منتج میشد، در حالیکه انکار به ادامه شکنجه می انجامید. اینکه به چه تعداد اعدام شده اند یا تحت شکنجه جان داده اند، شاید هیچگاه بطور دقیق تثبیت نگردد، اما شامل هزاران تن خواهد بود. در سال ۲۰۰۶م نظامیان ناتو در نزدیکی این زندان

یک گور دستجمعی را کشف کردند که در آن در حدود ۲۰۰ جسد مدفون بودند. دولت افغانستان به این عقیده است که این اجساد تحت حکمرانی رژیم کمونیستی طی سال های ۱۹۷۸م-۱۹۸۶م به شهادت رسیده اند.

کابل، ۱۹۸۲م - پلچرخ

من در منزل دوم بلاک اول در میان رفقای حفیظ اله امین، که با تجاوز نظامی روسها به افغانستان کشته شد، در یک سلول زندانی هستم. چپرکت دو منزله را با منشی حزب دموکراتیک خلق قسمت میکنم. شبها زندانیان در دهلیز گرد هم می آیند تا اخبار تلویزیون را ببینند. در آن موقع من حیث یگانه کسی که عضو آن باند نیست، در بین ۶۰ قاتل به سر میبرم. بالاخره بعد از گذشت سه ماه در بخش شرقی بلاک منتقل میشوم. در آنجا با یک عضو اصولگرای حزب اسلامی در یک سلول میباشم. برایم خوشایند نبود، اما او مانند دیگران دستان آلوده نداشت. بعد از چند روز سه تن دیگر را به سلول ما می آورند. آنها به اعدام محکوم شده بودند. از پنجره کوچک سلول ما میتوانیم محوطه داخل زندان را ببینیم. بعد از چند روز موتر های مینی بس بدون کلکین و یا کلکین های پوشیده را میبینیم که داخل محوطه میگردند. ده، پانزده عراده از این مینی بس ها داخل محوطه شده و در قسمت چپ تعمیر دایروی و در فاصله تقریباً ۱۵۰ متری تعمیر و دروازه دخولی آن می ایستند. ممکن نبود تا چیزی را نوشت، چون اجازه نداشتیم که قلم و کاغذ داشته باشیم. اما آن صحنه را هیچگاه نمیتوانم فراموش کنم. هم سلولی هایم میگویند که «امشب شب بدی در انتظار ماست». آنها میدانند که چه قرار است واقع شود. آنها غسل میکنند، لباس های پاک شان را می پوشند و نماز میخوانند. گویی آنها غسل میت را انجام میدهند. پاسبان اسم سه اعدامی را صدا میزند. در ادامه صدای فریاد به گوش میرسد، فریاد کوتاه که بزودی خفه میشود. ما از پنجره سلول به بیرون مینگریم، اما نمیتوانیم چیزی را ببینیم. اما ما دو نفر را میبینیم که قدم بر میدارند. هم سلولی ام میگوید که میداند آنها کی هستند. قوماندان زندان و رئیس خاد در زندان. او نام های شان را به زبان می آورد: محمد (و) و عبدالرزاق (ع). آنها در نزدیکی دروازه دخولی بلاک اول می ایستند. محمد اندام چاق دارد، اما عبدالرزاق لاغرتر است. آنها از دروازه فلزی بلاک به داخل می آیند. ناوقت شب است، زمانی که ما صدای موتر ها را میشنویم که محوطه را ترک میکنند. قلب های ما مالا مال از غم و اندوه است.

کابل، ۱۹۸۲م-۱۹۸۳م - صدارت

برگشت به صدارت. یک پاسبان مرا به اتاق شماره ۷ میبرد، به دفتر شکنجه. معاون مدیریت قسم اول، قلم را زیر زخم میزند. او قلم را آنقدر فشار میدهد تا خون جاری میشود. بعداً به جنرال زنگ

میزند و میگویند که او یک سرسپرده است و نمیخواهد چیزی بگوید. به او دستور داده میشود تا ادامه بدهد. معاون مدیریت قسم یک نوع تیلیفون سیم دار را بر میدارد. انتهای سیم ها را به انگشتان پا هایم می پیچد. او مرا شوک برقی میدهد. هر بار بیشتر. وقتی چشمم را باز میکنم، خود را در سلول شماره ۱۳ می یابم. من نمیدانم که چه مدتی بیهوش بوده ام. در سلول کسی را میبینم که مرا دلداری میدهد و با من حرف میزند. یک هم سلولی دیگر با اشاره میخواهد به من بفهماند که حرف نزنم. بعد ها دانستم که هم سلولی که مرا دلداری میداد یک جاسوس بود و بالاخره اعدام شد. من سکوت اختیار میکنم و مرا به یک سلول انفرادی منتقل میکنند. این سلول را زندانیان تشناب نام گذاشته بودند. یک اتاق کوچک با دیوار های بلند و یک چراغ بزرگ که همیشه روشن میبود. این روشنی خواب را مشکل میساخت. در کنار تشناب دوشکی هموار است، بدون دیواری در بین آنها. سلول مرطوب است. تعفن غیر قابل تحمل است و خوردن غذا را ناممکن میسازد.

بعد از تجاوز نظامی شوروی به افغانستان به طور سیستماتیک در مورد مخالفین سیاسی چپ، مسلمانان اصولگرا، روشنفکران غیر وابسته، جنگاوران مجاهد و اعضای بی وفا و ترد شده حزب دموکراتیک خلق معلومات جمع آوری میشد. دستگاه استخباراتی خاد یک بخش نخبه رژیم کمونیستی محسوب میشد. جمیع تلاش های رژیم بر این متمرکز بود تا هر نوع اپوزیسیون را قلع و قمع نموده و دشمنانش را از بین ببرد. خاد بخاطر تلاشی منازل، دستگیری های خودسرانه، شکنجه ها و اعدام های فراقانونی مشهور بود. مامورین خاد توسط شکنجه زندانیان را مجبور به اعتراف نموده و با استخدام جواسیس فراوان در اجتماع حاضر و ناظر بودند. زندانیان اجازه نداشتند هیچ قلم، کاغذ یا کتابی را در اختیار داشته باشند. بعد از گذشت سال ها خانواده های زندانیان اجازه می یافتند تا به ملاقات شان بیایند. در شفاخانه زندان پلچرخی امکانات خوب صحتی مهیا بود، اما نه برای هر زندانی که بدان نیاز داشت**.

من زیاد بیمار بودم و میخواستم تا داکتر مرا ببیند. به جای داکتر جلاذ به سراغم می آمد. او میگوید: اعتراف کن تا برایت دوا بدهیم. من سکوت میکنم و جریان استنطاق شدت می یابد. من می بایست هفت شبانه روز ایستاده بمانم. فقط در روز یک ساعت اجازه داشتم بخوابم. پاهایم ورم کرده و به شدت درد میکرد. من که باید مقابل دیوار ایستاده میشدم، اجازه نداشتم با دستانم به دیوار تکیه کنم. اگر گاهی بخاطر اینکه نیفتم، به دیوار تکیه میدادم، مورد ضرب و شتم قرار میگرفتم. به سکوتم ادامه میدهم، زیرا میدانم که اعتراف به اعدام می انجامد. من به رفقایم وفادار میمانم. سالها بعد به

گوشم میرسد که خواهرم و یک دوستم نیز به همین منوال مورد استنطاق قرار می‌گرفتند. برادر کوچکم سه ماه بعد از دستگیری ما در اثر شکنجه‌ها جانش را از دست داد.

کابل، ۱۹۸۴م - پلچرخ

هرگاه تحقیقات به نتیجه نرسند مرا دوباره به بلاک اول پلچرخ انتقال می‌دهند. بعد از دو هفته بازهم مینی بس‌ها می‌آیند. این بار که من در منزل اول در بخش شرقی بلاک اول زندانی هستم، زندانیان و افسران را در بیرون بدرستی دیده نمیتوانم. اما فریاد زندانیان را که در گلوهای شان خفه ساخته میشوند میشنوم. با کشیدن خریطه‌های به سر و صورت شان آنها را از آنجا دور میکنند. بعدتر بازهم زندانیان با مینی بس‌ها منتقل میشوند. هنوز هم وقتی به آن لحظات می‌اندیشم، متأثر میشوم. هنگام تفریح روزانه در صحن زندان با یک دوستم مخفیانه در این باره صحبت میکنم. این کار خطرناک است. جواسیس هر طرف هستند. صحبت کردن میتواند سبب یک اتهام تازه گردد. ما هر دو شاهد آن بوده ایم که هم سلولی‌های ما را نیز برده‌اند.

یک تعداد زیاد زندانی‌ها در هنگام حاکمیت رژیم کمونیستی لادرک گردیدند. تعدادی در همان آوان دستگیری به شهادت رسانیده شدند و تعداد دیگر بعد از مدتی اعدام گردیدند. مقامات شوروی ادارات استخباراتی افغانستان را بازسازی کردند و آن‌ها را با امکانات وسیعتر بازداشت و وسایل جدید شکنجه مجهز ساختند. طبق اظهارات یک گزارشگر ویژه (خاص) سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر، شکنجه زندانیان سیاسی در وزارت داخله، همه زندان‌های کشور و تمام بازداشتگاه‌های خاد انجام میشد. در آن زمان تنها در کابل هشت بازداشتگاه و در حدود ۲۰۰ دفتر خاد موجود بود**.

در بلاک دوم من بر یک دوشک کهنه به روی زمین میخوابم. زندان از زندانیان لبریز است. روزانه یک سطل شوربا با گوشت شتر بما داده میشود تا با هم قسمت کنیم. زندانیان هر چند نفر دور هم جمع میشوند، یکجا غذا میخورند و از هم مواظبت میکنند. در همین جا فیصله ۲۰ سال زندان بخاطر عضویت یک گروه سیاسی ممنوعه و تبلیغات تحریک‌آمیز بر علیه دولت به من ابلاغ میشود. در حقیقت اینهمه کافی است تا اعدام شوم، اما مدرک دال بر این ادعا وجود نداشت. یگانه مدرکی که بدست آورده بودند یک شب نامه حاوی دعوت به قیام بود که از منزل ما یافته بودند. شهادت شهود موجود نبود و قاضی به اعتراضات من گوش نداده بود. دوستان هم سلولم مرا دلداری میدهند، اما حینیکه مادرم و همسرم از فیصله محکمه آگاه میشوند خوشحالند. آنها قبلاً شنیده بودند که من اعدام میشوم. رژیمی با این همه جنایت زیاد دوام نمیکند. این امیدی است که همه زندانیان بدان دل بسته‌اند. وقتی دخترم را برای اولین بار می‌بینم، او دونیم سال عمر دارد. او را در زندان می‌بینم.

همسرم ماه یکبار در زندان برایم لباس پاک، غذا و میوه می آورد. دخترم خودش را به مادرش می چسپاند. من برایش بیگانه هستم.

در منزل سوم بلاک سوم ۲۰۰ زندانی در سلولی که برای ۳۰ زندانی ساخته شده است به مشکل در کنار هم بسر میبرند. در آنجا کتابهای از لنین و مارکس را مطالعه میکنیم. همین کتابها در دسترس هستند. خوردضابطی داخل سلول میشود و با کتابی به سرم میکوبد. او مرا با لگد میزند و من از ترس ضربات بیشتر نقش زمین میمانم.

کابل، ۱۹۸۶م - پلچرخ

اینجا کثیف، مرطوب و سرد است. من بخاطر مریضی مزمنی که دارم، اکثراً بیمار هستم. من در شفاخانه زندان بستری میشوم. هرچند گاهی مردی با لباس ملکی بالای سرم می آید. من فکر میکردم که او داکتر است. او از من میپرسد که از چه مدتی بستری هستم. من جواب میدهم: دقیق نمیدانم، اما فکر میکنم که از چند هفته به اینطرف. او عصبانی میشود با خشونت سیروم را از بازویم دور میکند. او فریاد میکشد که اشخاصی مانند من از امکانات سوء استفاده میکنند. او به پرستار دستور میدهد که مرا بلاوقفه به سلولم برگرداند. او با قدم های بزرگ اتاق را ترک میکند. پرستار خونریزی بازویم را متوقف میکند. من از او میپرسم که آیا این شخص داکتر است؟ پرستار میگوید که او را نمیشناسی؟ او عبدالرزاق (ع) است. قدرتمندترین مرد در این زندان. پرستار به پاسبانی زنگ میزند و دستور میدهد تا بیاید و مرا با خود ببرد. من از پرستار خواش میکنم تا با یک داکتر در مورد وضعیت صحتی من مشوره کند. او میگوید: تو یک زندانی هستی و آقای (ع) در موردت فیصله کرده است. در این موقع من به یاد می آورم که من او را دو سال قبل نیز در صحن زندان دیده بودم. هم سلولی ام گفته بود که او رئیس خاد است.

غرب هالند، دسمبر ۲۰۱۹م

گزارشگر تصویری را به راشد نشان میدهد. این تصویر مرد دستگیر شده ساکن شهر کرکراده، یکنیم سال قبل توسط یکی از اقارب (ع) در یکی از رسانه ای اجتماعی پست شده بود. نی. یک مرد لاغری با سر کل و گونه های برجسته. راشد با توجه (دقت) به تصویر خیره میشود و یکباره میگوید: بلی این همان شخص است و هنوز هم با همان چهره گرفته و عبوس. فقط سالخورده تر و با سر کل. اما چهره اش تغییر نکرده است. راشد سکوت میکند و با کف دستش چشمانش را میمالد.

کابل، ۱۹۸۸م - پلچرخ

در ماه جولای ۱۹۸۸م آزاد میشوم. من بخاطر بیماری لاعلاج و به اساس پیشنهاد یک هیأت طبی مورد عفو قرار میگیرم. مدتی بعد از آزادی ام از یکی از اقارب خواهرم میشنوم که خاد دوبار با پیشنهاد هیأت طبی مبنی بر آزادی ام مخالفت کرده بود. خواهرم برای بار دوم از طرف خاد دستگیر میشود. در مقابل یک منزل غیرمسکونی در سرک خانه ما همه روزه یک موتر با چند نفر سرنشین تمام روز ایستاده است. حدس من اینست که آنها ما را تحت نظارت دارند. من تصمیم میگیرم تا با همسر و دخترم کشور را ترک بگویم. من در شفاخانه ای بستری میشوم و از آنجا پلان فرارم را طرح میریزم. ما اول به پاکستان و بعداً به هالند می آییم.

هالند، ۲۰۱۹م

دستگیری عبدالرزاق حامل یک پیام قوی است: اینکه مرتکبین جنایات جنگی حتی بعد از گذشت بیش از ۳۵ سال نیز بخاطر اعمال شان مسؤل شناخته میشوند. در ارگان تحت اداره وی انسان ها شکنجه شده و به قتل رسیده اند. او یکی از جمله بیشمار کسانی است که در هالند پناه جسته و یافته اند. این یک امر دردناک است که قربانیان این جنایات بخاطر فرهنگ معافیت از مجازات رنج میبرند. از بیشتر از چهار دهه بدینسو افغانستان درگیر یک جنگ فرسایشی است و این بخش از تاریخ به دست فراموشی سپرده شده است. من افتخار دارم که شما به حرفم گوش میدید و آن را مینویسید. بدین ترتیب آواز قربانیان به گوش مردم رسانیده میشود. این دستگیری یکقدم کوچکی است در راستای به رسمیت شناختن رنج انفرادی قربانیان و در عین حال قدمی در راستای تحقق عدالت. دستیابی به عدالت و صلح در افغانستان اکنون خیلی بعید است.

حواشی

روایات آن سوی میله ها

در کتاب های مختلف زندانیان اسبق از شکنجه ها، برخورد های اهانت آمیز و اعدام ها طی سالیان حبس شان در زندان پلچرخی حکایت میکنند. در این کتاب ها مکرراً از عبدالرزاق (ع) منحیث افسر دستگاه استخباراتی و مخوف خاد، رئیس امور سیاسی و قوماندان زندان پلچرخی نام برده شده است. این کتابها روایتی از داستان های مستند هستند. نسیم رهرو میگوید که این کتابها به مثابه یک اقامه دعوی در برابر ظلم و شکنجه های سیستماتیک و آرزوی مجازات عاملین آنها می باشد. او رنج های مقدس را در دو جلد نوشت و در سالهای ۲۰۱۴م و ۲۰۱۶م منتشر ساخت. رهرو میگوید که پولیس هالند تا حال دو بار از وی در مورد (ع) تحقیق کرده است. از قوماندان (ع) در کتاب جنایات حزبی، نوشته محمد شاه فرهود (منتشر سالهای ۲۰۱۲م-۲۰۱۸م در چهار جلد) و کتاب آن

سوی میله ها، نوشته طاهر پرسپویان (۲۰۱۹م) نیز نام برده شده است. عبدالرزاق از جمله اعضای کدرایدیولوژیک حزب بود. او از جمله مقامات بلند رتبه بود و زندانیان در نزد او از هیچ نوع ارزش و کرامت انسانی برخوردار نبودند. فرهود در کتابش در مورد اینکه جلادان چگونه با لست نام های محکومین به اعدام داخل سلول ها می شدند، چنین مینویسد: «... و رزاق در صف اول ایستاده بودند. دستهای شان را لکه های خون ترسناک تر از چیزی که بود نشان میداد...». او در کتابش از یک زندانی محکوم به اعدام به نام غلام سخی مینویسد که برای اعدام برده شده بود، برگردانیده شد و دوباره برده شد و دیگر برنگشت. «چند جمله اعدامی از اعدام مانده، ما را از خریطه های شماره دار با خبر می سازد، ما را به چگونگی دست بستن و دهن بستن آشنا می سازد، ما را از ازدحام جلادان در شب اعدام مطلع میکند. جلادان رنگارنگ، از عسکر گرفته تا جنرال، از قومندان محبس تا عضو کمیته مرکزی، از آمر سیاسی تا مشاور ارشد، از آمر خاد زندان تا سرطیب بلاک دو... خریطه های شماره دار را همه می شناسند.»

پرسپویان مینویسد: «(ع) در اوایل آمر سیاسی بود و شخصاً در استنطاق و شکنجه زندانیان سیاسی دخیل بود. منحیث قوماندان او بر کارمندان و مامورین استخبارات دستور میداد. او شخص بسیار پرخاشگر بود و به ما اجازه نمیداد تا کتاب و یا روزنامه ای را مطالعه کنیم. امیدوارم تا همه حقایق برملا گردند و مدارک کافی یافت شود.»

جنایتکاران جنگی و لست شهداء

وزارت امور عامه و دادستانی(محکمه) هالند طی سالهای گذشته تلاش نموده اند تا بر علیه پنج تن از افغانهای متهم به جنایات جنگی اقامه دعوی نمایند. اما همیشه برای محاکمه و تعقیب جزایی این اشخاص مدارک کافی موجود نیست. بعد از تصویب قانون عفو عمومی در سال ۲۰۰۷م در افغانستان فرهنگ عدم مجازات حاکم است. سال گذشته دادگاه(محکمه) جرایم بین المللی از تحقیقات ابتدایی در افغانستان را بخاطر عدم همکاری و قلت مدارک کافی صرف نظر نمود. در هالند در حدود ۴۰۰۰۰ افغان زندگی میکنند. یکتعداد آنها بین سال های ۱۹۷۸م-۱۹۹۲م بنا به وضعیت بد امنیتی تحت رژیم کمونیستی وقت و متعاقباً بالنوبه حکومت مجاهدین و طالبان به هالند پناهنده شدند. از سال ۱۹۹۲م بدینسو در حدود ۴۶۰ پناهنده افغان به اساس کنوانسیون پناهندگان و ماده یک، بند اف منشور ملل متحد از حق پناهندگی محروم گردیده اند. به مرتکبین جنایات جنگی و جرایم جدی پناهندگی داده نمیشود. یک رساله رسمی دولت هالند در امور افغانستان در سال ۲۰۰۰م تأیید کرد که تمام افسران بلند پایه و پایین رتبه اسبق دستگاه استخباراتی حکومت زمان تجاوز شوروی بر

افغانستان در شکنجه متهمین دست داشته و آنها یکسره متهم به ارتکاب جنایات جنگی میباشند. از قرار اظهارات دادستانی هالند ندرتاً تعقیب جزایی به نتایج قناعت بخش انجامیده است. تا اکنون دو تن از پناهندگان افغان به اتهام جنایات جنگی مجرم شناخته شده اند: حسام الدین (ح) و حبیب اله (ج). هر دو کارمندان بلند پایه دستگاه مخوف خاد بودند و بخاطر شکنجه در سال ۲۰۰۵م بالترتیب به ۱۲ سال و ۹ سال حبس محکوم شدند. اما عبدالله (ف) توانست در سال ۲۰۰۷م نسبت عدم موجودیت مدارک کافی از اتهام شکنجه برائت حاصل نماید. در سال ۲۰۱۷م دوسیه نسبتی صادق (ع) در زمینه جنایات جنگی ارتكابی در سال ۱۹۷۹م منحيث قوماندان اردو از طرف دادستانی مختوم اعلان شد، چون احتمال اشتباه با شخص دیگری موجود بود. در سال ۲۰۱۲م دادستانی هالند طی تحقیقات در مورد اتهام شکنجه از طرف امان اله عثمان، رئیس تحقیقات خاد به لست ۵۰۰۰ تن برخورد که در سال های ۱۹۷۸م و ۱۹۷۹م به شهادت رسانیده شده اند. در مناطق درگیر منازعه به ندرت میتوان بعد از گذشت زمان این همه مدارک جرمی را بدست آورد. اما او در آستانه بازداشت درگذشت. وزارت امور عامه و دادستانی هالند در سال ۲۰۱۳م این لست را منتشر ساخت تا بازماندگان قربانیان را در مورد سرنوشت عزیزان شان آگاهی بخشد.

* جهت احترام به حریم خصوصی و مصالح امنیتی از نام مستعار راشد استفاده شده است.

** در گزارش ها از این منابع استناد شده است:

AsiaWatch

Helsinki Watch

The Afghan Justice Project

Afghanistan Independent Human Rights Commission

UN human rights independent reporter, Felix Ermacora

Amnesty International